

Submit Date: 30 May 2026

Revise Date: 15 September 2026

Accept Date: 21 September 2026

Initial Publish: 23 September 2026

Final Publish: 21 January 2028

The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law

Jurisprudential Analysis of the Principle of Non-Refoulement in Imāmī Jurisprudence with Emphasis on the Institutions of Istijarah, Aman, and Jurisprudential Maxims

Rezvan Naserigol¹, Ali Akbar Taheri^{2*}, Hassan Gowth³

1. Department of Jurisprudence and Fundamentals of Law, Bi.C., Islamic Azad University, Birjand, Iran

2. Department of Islamic Studies, Zah.C., Islamic Azad University, Zahedan, Iran

3. Department of Jurisprudence and Islamic Fundamentals, Bi.C., Islamic Azad University, Birjand, Iran

* Corresponding Author's Email: taheri@iau.ac.ir

ABSTRACT

The principle of non-refoulement is one of the most important safeguards for the protection of refugees and persons exposed to serious risks under international law. The central question of this study is whether the institutions of istijarah (seeking protection) and aman (safe-conduct), together with the general maxims of Imāmī jurisprudence, can provide a jurisprudential basis for protecting asylum seekers and restricting their return to unsafe environments. This study employs a descriptive-analytical method and draws on jurisprudential, exegetical, hadith, and international legal sources. The findings indicate that verse 6 of Surah al-Tawbah, particularly its requirement that a mustajir (person seeking protection) be conveyed to a place of safety (ma'man), as well as the rules governing aman concerning the immunity and security of a musta'man (person granted safe-conduct), constitute the most significant specific foundations for such protection. The jurisprudential principles of fulfillment of covenants, the inviolability of protected human life, the prohibition of harm (la darar), and justice and the prohibition of oppression may also be invoked to reinforce protection and constrain the harmful consequences of return. The study concludes that, although the principle of non-refoulement does not exist in Imāmī jurisprudence as an independently formulated contemporary doctrine, the cumulative effect of these jurisprudential foundations provides a defensible interpretive basis for protecting persons exposed to serious risks and preventing their return to environments that threaten their life or security. While maintaining the conceptual distinction between classical jurisprudential institutions and the mechanisms of international law, this interpretive capacity may serve as a basis for an ijthadi reconsideration and contemporary reconstruction of the principle of non-refoulement.

Keywords: Imāmī jurisprudence, non-refoulement, istijarah, aman, mustajir, asylum seeker, international refugee law.

How to cite: Naserigol, R., Taheri, A. A., & Gowth, H. (2027). Jurisprudential Analysis of the Principle of Non-Refoulement in Imāmī Jurisprudence with Emphasis on the Institutions of Istijarah, Aman, and Jurisprudential Maxims. *The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law*, 5(6), 1-22.



تاریخ ارسال: ۹ خرداد ۱۴۰۵
تاریخ بازنگری: ۲۴ شهریور ۱۴۰۵
تاریخ پذیرش: ۳۰ شهریور ۱۴۰۵
تاریخ چاپ اولیه: ۱ مهر ۱۴۰۵
تاریخ چاپ نهایی: ۱ بهمن ۱۴۰۶

دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی

تحلیل فقهی اصل منع بازگرداندن در فقه امامیه با تأکید بر نهادهای استجاره، امان و قواعد فقهی

رضوان ناصری گل^۱، علی اکبر طاهری^{۲*}، حسن غوث^۳

۱. گروه فقه و مبانی حقوق، واحد بیرجند، دانشگاه آزاد اسلامی، بیرجند، ایران

۲. گروه معارف اسلامی، واحد زاهدان، دانشگاه آزاد اسلامی، زاهدان، ایران

۳. گروه فقه و مبانی اسلامی، واحد بیرجند، دانشگاه آزاد اسلامی، بیرجند، ایران

* پست الکترونیک نویسنده مسئول: taheri@iau.ac.ir

چکیده

اصل منع بازگرداندن (Non-Refoulement) از مهم‌ترین تضمین‌های حمایت از پناهندگان و اشخاص در معرض خطر در حقوق بین‌الملل است. مسئله پژوهش آن است که آیا می‌توان از نهادهای استجاره و امان و قواعد عام فقه امامیه، مبنایی برای حمایت از شخص پناه‌خواه و تحدید بازگرداندن وی به محیط ناامن استنباط کرد. پژوهش حاضر با روش توصیفی - تحلیلی و با بهره‌گیری از منابع فقهی، تفسیری، روایی و حقوق بین‌الملل انجام شده است. یافته‌ها نشان می‌دهد که آیه ششم سوره توبه، به‌ویژه الزام به رساندن مستجیر به «امان»، و احکام امان درباره مصونیت و امنیت مستأمن، مهم‌ترین مبانی خاص حمایت را تشکیل می‌دهند. قواعد وفای به عهد، احترام نفس محترمه، لاضرر و عدالت و نفی ظلم نیز در مقام تقویت و تحدید آثار زیان‌بار اعاده قابل استنادند. برآیند پژوهش آن است که اصل منع بازگرداندن در فقه امامیه با صورت‌بندی مستقل و معاصر وجود ندارد، اما مجموعه این مبانی، ظرفیت استنباطی قابل دفاعی برای حمایت از شخص در معرض خطر و جلوگیری از اعاده وی به محیط تهدیدکننده حیات یا امنیت فراهم می‌کند؛ ظرفیتی که با حفظ تمایز میان مفاهیم کلاسیک فقهی و نهادهای حقوق بین‌الملل، می‌تواند مبنای بازخوانی اجتهادی این اصل قرار گیرد.

کلیدواژگان: فقه امامیه، منع بازگرداندن، استجاره، امان، مستجیر، پناه‌جو، حقوق بین‌الملل پناهندگان.

نحوه استناددهی: ناصری گل، رضوان، طاهری، علی اکبر، و غوث، حسن. (۱۴۰۶). تحلیل فقهی اصل منع بازگرداندن در فقه امامیه با تأکید بر نهادهای استجاره، امان و قواعد فقهی. *دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی*، ۵(۶)، ۱-۲۲.



یا می‌توان از غایت و آثار آن، در شرایط خاص، برای جلوگیری از اعاده شخص به وضعیت خطرناک نیز بهره گرفت. پاسخ به این پرسش، نیازمند تفکیک دقیق میان حکم خاص امان و استجاره از قواعد عام فقهی و نیز میان این مفاهیم کلاسیک و مفهوم معاصر پناهندگی است.

بررسی پژوهش‌های پیشین نشان می‌دهد که مطالعات مرتبط عمده‌تاً در دو مسیر دنبال شده‌اند: بخشی به تحلیل اصل منع بازگرداندن در حقوق بین‌الملل و بخشی به بررسی امان، پناه‌دادن و حمایت از غیرمسلمانان در فقه اسلامی پرداخته‌اند. از این‌رو، بررسی منسجم ظرفیت نهادهای استجاره و امان و قواعد عام فقه امامیه در نسبت با اصل منع بازگرداندن، به‌ویژه از منظر امکان استنباط و بازسازی فقهی آن، همچنان نیازمند بررسی مستقل است.

بر این اساس، پرسش اصلی پژوهش آن است که آیا می‌توان از نهادهای استجاره و امان و قواعد عام فقه امامیه، مبانی قابل دفاعی برای حمایت از اصل منع بازگرداندن استنباط کرد؟ فرضیه پژوهش آن است که اگرچه این اصل در فقه امامیه به‌صورت قاعده‌ای مستقل و با ساختار حقوقی معاصر صورت‌بندی نشده، مجموعه‌ای از مبانی خاص و عام، به‌ویژه آثار حمایتی امان و مفاد آیه استجاره، ظرفیت پشتیبانی فقهی از منع اعاده شخص به محیطی را که در آن با خطر جدی مواجه است، فراهم می‌کند؛ بدون آنکه بتوان میان این مبانی و اصل منع بازگرداندن در حقوق بین‌الملل، وحدت مفهومی یا تاریخی برقرار کرد.

نوآوری پژوهش در بازخوانی تلفیقی نهادهای استجاره و امان و قواعد عام فقه امامیه در نسبت با اصل منع بازگرداندن است. در این رویکرد، مسئله منع بازگرداندن نه به‌عنوان حکمی موجود در متون کلاسیک با همین عنوان، بلکه به‌عنوان مسئله‌ای نوپدید و قابل تحلیل از طریق ظرفیت‌های اجتهادی فقه امامیه بررسی می‌شود. پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی و با استفاده از منابع فقهی، تفسیری، روایی و حقوق بین‌الملل انجام شده است.

پناهندگی از مهم‌ترین مسائل حقوق بین‌الملل معاصر و از جلوه‌های اساسی حمایت از انسان در وضعیت‌های پرخطر است. مخاصمات مسلحانه، تعقیب‌های سیاسی و مذهبی، خشونت و نقض گسترده حقوق بشر، اشخاص بسیاری را ناگزیر به ترک محل زندگی و جست‌وجوی امنیت در سرزمین دیگر کرده است. در این میان، اصل منع بازگرداندن (Non-Refoulement) یکی از مهم‌ترین تضمین‌های حمایت از اشخاصی است که بازگشت آنان می‌تواند آنان را در معرض آزار و تهدید جدی قرار دهد. ماده ۳۳ کنوانسیون ۱۹۵۱ دولت‌های عضو را از اخراج یا بازگرداندن پناهنده به سرزمینی که حیات یا آزادی وی در آن به دلایل مقرر در کنوانسیون تهدید می‌شود، منع می‌کند؛ این حمایت در حقوق بین‌الملل حقوق بشر نیز، به‌ویژه در ارتباط با منع شکنجه و خطر آسیب‌های جبران‌ناپذیر، ابعاد گسترده‌تری یافته است.

اهمیت بررسی این اصل در فقه امامیه از آن جهت است که هرچند منع بازگرداندن به‌عنوان یک نهاد مستقل با صورت‌بندی حقوقی معاصر در منابع کلاسیک فقهی مطرح نشده است، فقه امامیه نهادهایی همچون استجاره و امان و قواعدی مانند وفای به عهد، احترام نفس محترمه، لاضرر و عدالت و نفی ظلم را در اختیار دارد که می‌توانند در حمایت از شخص در معرض خطر نقش ایفا کنند. مسئله اصلی، بنابراین، نه اثبات وجود تاریخی اصل منع بازگرداندن در فقه کلاسیک، بلکه بررسی این ظرفیت است که آیا مجموعه این مبانی می‌تواند در چارچوب اجتهاد معاصر، از حمایت شخص پناه‌خواه و تحدید اعاده وی به محیط ناامن پشتیبانی کند.

در این میان، آیه ششم سوره توبه جایگاه ویژه‌ای دارد؛ زیرا پس از پذیرش درخواست پناه، بر رساندن مستجیر به «مأمن» تأکید می‌کند: «ثُمَّ أَلْبِغْهُ مَأْمَنَهُ». این حکم، در کنار احکام فقهی امان و آثار حمایتی آن، زمینه بررسی این پرسش را فراهم می‌کند که آیا حمایت از مستجیر صرفاً ناظر به منع تعرض در مدت امان است

مفهوم پناه‌جو و پناهنده

در حقوق بین‌الملل، «پناه‌جو» (Asylum-Seeker) شخصی است که درصدد دریافت حمایت بین‌المللی است و درخواست وی برای شناسایی به‌عنوان پناهنده هنوز به تصمیم نهایی نرسیده است؛ در مقابل، «پناهنده» شخصی است که شرایط مقرر برای شناسایی به‌عنوان پناهنده را داراست. بنابراین، تفاوت اصلی این دو مفهوم در وضعیت حقوقی و مرحله تعیین وضعیت آنان است. با این حال، قرار داشتن درخواست در مرحله رسیدگی، به معنای فقدان حمایت نیست؛ زیرا بازگرداندن شخص پیش از تعیین وضعیت می‌تواند وی را در معرض همان خطری قرار دهد که مبنای درخواست حمایت بوده است. از این رو، حمایت در برابر بازگرداندن نسبت به پناه‌جویان نیز پیش از تعیین نهایی وضعیت آنان اهمیت دارد.

مطابق ماده ۱(A)(۲) کنوانسیون ۱۹۵۱، پناهنده شخصی است که به سبب ترس موجه از آزار و تعقیب به دلایل مربوط به نژاد، مذهب، تابعیت، عضویت در گروه اجتماعی خاص یا عقیده سیاسی، خارج از کشور تابعیت خود قرار دارد و قادر یا مایل به استفاده از حمایت آن کشور نیست. پروتکل ۱۹۶۷ نیز با رفع محدودیت‌های زمانی و جغرافیایی اولیه کنوانسیون، دامنه اجرای این نظام را گسترش داد.

در نتیجه، تفکیک پناه‌جو از پناهنده در پژوهش حاضر اهمیت دارد؛ زیرا حمایت مورد بحث تنها به اشخاصی که وضعیت پناهندگی آنان احراز شده محدود نیست، بلکه شخصی را نیز دربرمی‌گیرد که درخواست وی هنوز در حال رسیدگی است و بازگرداندن او ممکن است وی را در معرض آزار، شکنجه یا تهدید جدی علیه حیات و آزادی قرار دهد.

مفهوم اصل منع بازگرداندن

اصل منع بازگرداندن (Non-Refoulement) از اصول بنیادین حقوق بین‌الملل پناهندگان است که در ماده ۳۳(۱) کنوانسیون

۱۹۵۱ شناسایی شده است. مطابق این ماده، دولت متعاهد نباید پناهنده را به سرزمینی بازگرداند که در آن زندگی یا آزادی وی به سبب نژاد، مذهب، تابعیت، عضویت در گروه اجتماعی خاص یا عقیده سیاسی در معرض تهدید قرار گیرد. بنابراین، محور اصلی این اصل، جلوگیری از انتقال شخص به سرزمینی است که در آن با خطر موضوع کنوانسیون مواجه خواهد شد (Goodwin-Gill, 2021; Hathaway, 2021; & McAdam).

این ممنوعیت صرفاً ناظر به بازگرداندن مستقیم شخص به کشور تابعیت وی نیست، بلکه انتقال او به سرزمینی را که خطر مورد حمایت کنوانسیون در آن وجود دارد نیز دربرمی‌گیرد. از این رو، منع بازگرداندن تعهدی ماهوی برای جلوگیری از قرار گرفتن پناهنده در معرض خطر محسوب می‌شود؛ هرچند بند دوم ماده ۳۳ در شرایط استثنایی، محدودیت‌هایی را نسبت به اشخاصی که برای امنیت کشور میزبان یا جامعه خطر محسوب می‌شوند، پیش‌بینی کرده است.

قلمرو حمایت در برابر بازگرداندن در حقوق بین‌الملل معاصر به کنوانسیون ۱۹۵۱ محدود نیست. ماده ۳ کنوانسیون منع شکنجه نیز انتقال شخص به کشوری را که دلایل اساسی برای احتمال شکنجه وی وجود دارد، ممنوع می‌کند و برخلاف ماده ۳۳ کنوانسیون ۱۹۵۱، این حمایت را به شناسایی شخص به‌عنوان پناهنده وابسته نمی‌سازد.

از این رو، در پژوهش حاضر، مقایسه با فقه امامیه نه بر اساس همانندسازی مفاهیم، بلکه بر مبنای بررسی ظرفیت نهادهای استجاره و امان و قواعد حمایتی فقهی برای جلوگیری از انتقال شخص به وضعیت خطرناک صورت می‌گیرد.

ماهیت حقوقی اصل منع بازگرداندن

اصل منع بازگرداندن در حقوق بین‌الملل معاصر از جهات مختلف قابل بررسی است. این اصل دست‌کم در چارچوب کنوانسیون

۱۹۵۱ و پروتکل ۱۹۶۷ دارای مبنای قراردادی است و دولت‌های عضو را به رعایت تعهدات مقرر در این اسناد ملزم می‌کند.

در کنار مبنای قراردادی، جایگاه عرفی اصل نیز در ادبیات حقوق بین‌الملل و اسناد نهادهای تخصصی مورد تأکید قرار گرفته است. استمرار رویه دولت‌ها، انعکاس اصل در اسناد بین‌المللی و منطقه‌ای و شکل‌گیری اعتقاد به الزام‌آور بودن آن، از عناصر مؤثر در تحلیل عرفی بودن اصل محسوب می‌شوند. UNHCR نیز منع بازگرداندن را قاعده‌ای از حقوق بین‌الملل عرفی دانسته است که الزام آن صرفاً به دولت‌های عضو کنوانسیون ۱۹۵۱ محدود نمی‌شود.

با این حال، عرفی بودن را باید از آمره بودن (Jus Cogens) تفکیک کرد. برخی نویسندگان با توجه به پیوند منع بازگرداندن با منع شکنجه، حمایت از حیات و سایر حقوق بنیادین، برای برخی وجوه آن جایگاهی فراتر از قاعده عرفی قائل شده‌اند؛ اما آمره بودن تمام قلمرو اصل همچنان محل بحث است (Allain, 2001; Lauterpacht & Bethlehem, 2003).

همچنین، ماده ۳ کنوانسیون منع شکنجه مبنایی مستقل برای منع انتقال شخص به کشوری است که در آن با خطر شکنجه مواجه خواهد شد.

بر این اساس، اصل منع بازگرداندن را می‌توان دارای مبنای قراردادی، پشتوانه عرفی و پیوند ویژه با قواعد بنیادین حقوق بشر دانست. این تفکیک برای پژوهش حاضر اهمیت دارد؛ زیرا مقایسه آن با فقه امامیه باید بر پایه مبنای و کارکرد حمایتی صورت گیرد، نه بر ادعای وجود عین همان قاعده در منابع کلاسیک فقهی.

مفهوم استجاره و جایگاه آن در فقه امامیه

«استجاره» در لغت به معنای طلب جوار، پناه و حمایت است و «مستجیر» کسی است که از دیگری درخواست پناه و امنیت می‌کند (Al-Raghib al-Isfahani, 1991; Ibn Manzur, 1993).

در اصطلاح فقهی، استجاره در پیوند با نهاد امان و ذمام مطرح شده

و ناظر به درخواست شخص برای برخورداری از امنیت و مصونیت در برابر تعرض است. این نهاد در منابع فقه امامیه عمدتاً در مباحث جهاد، امان و روابط با غیرمسلمانان مورد بررسی قرار گرفته است (Al-Mufid, 1992; Al-Allamah al-Hilli, 1992; Ibn Idris al-Hilli, 1989).

مهم‌ترین مستند قرآنی استجاره، آیه ششم سوره توبه است: «وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ». آیه، حمایت از مستجیر را از پذیرش درخواست استجاره تا رساندن وی به «مأمن» امتداد می‌دهد. مفسران امامیه نیز استجاره را در ارتباط با طلب امان و رفع خوف تفسیر کرده و عبارت «ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ» را ناظر به رساندن مستجیر به محل امن دانسته‌اند (Al-Tabrisi, 1993; Al-Tusi, 1988; Tabatabaei, 1996).

اهمیت این آیه در پژوهش حاضر، نه در یکسانی استجاره با پناهندگی معاصر، بلکه در منطق حمایتی آن است؛ بدین معنا که حمایت از مستجیر صرفاً به پذیرش اولیه محدود نمی‌شود، بلکه غایت آن، رسیدن شخص به وضعیت امن است. از این رو، استجاره در بستر فقهی خود میان «طلب پناه»، «ایجاد امنیت» و «رساندن به مأمن» پیوند برقرار می‌کند.

البته استجاره را نمی‌توان عین مفهوم پناهندگی در حقوق بین‌الملل معاصر دانست؛ زیرا شرایط، موضوع و آثار آن در فقه کلاسیک متفاوت است. اهمیت آن برای این پژوهش، در امکان بازخوانی اجتهادی منطق حمایتی آن در مسئله‌ای نوپدید است که شخص، به دلیل وجود خطر جدی، خواهان حمایت در برابر بازگشت به وضعیت تهدیدآمیز است.

از این رو، استجاره را می‌توان یکی از مهم‌ترین نهادهای فقهی مرتبط با حمایت از شخص در معرض تهدید دانست که از طریق پیوند میان طلب پناه، ایجاد امان و رساندن به مأمن، ظرفیت مناسبی برای تحلیل فقهی نسبت آن با اصل منع بازگرداندن فراهم می‌کند.

دیدگاه فقهای امامیه درباره آثار استجاره و حدود حمایت از

مستجیر

در فقه امامیه، استجاره عمدتاً در چارچوب نهاد امان تحلیل شده است. با تحقق امان، شخص تحت حمایت از وضعیت خاصی از مصونیت برخوردار می‌شود و رعایت آثار آن برای اعطاکننده امان لازم است. شیخ طوسی در المبسوط و الخلاف، ابن‌ادریس حلی در السرائر و پس از آنان محقق حلی و علامه حلی، احکام امان و آثار آن بر وضعیت مستأمن را در کتاب الجهاد بررسی کرده‌اند (Al-Allamah al-Hilli, 1992, 1993; Al-Muhaqqiq al-Hilli, 1987; Al-Tusi, 1967, 1986b; Ibn Idris al-Hilli, 1989).

فقهای متأخر نیز با تفصیل بیشتر، بر رعایت آثار امان و مصونیت مستأمن تأکید کرده‌اند. شهید ثانی، فاضل هندی، طباطبایی و صاحب جواهر در مباحث جهاد و امان، احکام مربوط به حدود حمایت و آثار مترتب بر امان را بررسی کرده‌اند (Al-Shahid al-Thani, 1992; Fadil al-Hindi, 1995; Najafi, 1983; Tabatabaei, 1997). در فقه معاصر نیز اصل رعایت آثار امان مشروع و مصونیت ناشی از آن مورد توجه قرار گرفته است (Al-Khoei, 2001; Khomeini, 1988).

از مجموع این دیدگاه‌ها می‌توان دریافت که امان صرفاً مجوز ابتدایی ورود یا اقامت نیست، بلکه با تحقق شرایط شرعی، وضعیت حمایتی مشخصی برای مستأمن ایجاد می‌کند که رعایت امنیت و مصونیت وی از آثار آن است. البته این حمایت مطلق و نامحدود نیست و دامنه آن تابع شرایط، مدت و حدود امان است. از همین منظر، میان امان و اصل منع بازگرداندن باید تفکیک کرد. امان در فقه کلاسیک نهادی با شرایط و قلمرو خاص است، در حالی که منع بازگرداندن در حقوق بین‌الملل معاصر تعهدی با قلمرو متفاوت محسوب می‌شود. با وجود این، منطق حمایتی امان از آن جهت اهمیت دارد که اعطای پناه را با تعهد نسبت به امنیت شخص تحت حمایت همراه می‌کند. بنابراین، در صورتی که

بازگرداندن شخص تحت حمایت، وی را با خطر جدی نسبت به جان یا امنیت مواجه سازد، آثار حمایتی امان می‌تواند یکی از مبانی قابل بررسی برای محدود کردن چنین اعاده‌ای باشد.

در مجموع، دیدگاه فقهای امامیه نشان می‌دهد که امان، در صورت تحقق شرایط شرعی، برای مستأمن نوعی مصونیت و امنیت ایجاد می‌کند و نقض آثار آن بدون مجوز شرعی پذیرفته نیست. هرچند این حکم را نمی‌توان عین اصل منع بازگرداندن معاصر دانست، منطق حمایتی آن، در کنار آیه استجاره و سایر قواعد عام، ظرفیت قابل توجهی برای تبیین فقهی حمایت از شخص در معرض خطر فراهم می‌سازد.

تحلیل فقهی رابطه استجاره و اصل منع بازگرداندن

با توجه به مبانی استجاره و آثار امان در فقه امامیه، رابطه این نهادها با اصل منع بازگرداندن را باید از حیث غایت و کارکرد حمایتی بررسی کرد. اصل منع بازگرداندن با صورت‌بندی کنونی خود در منابع کلاسیک فقهی مطرح نشده و نمی‌توان ادعا کرد که فقهای امامیه قاعده‌ای با همان عنوان و قلمرو حقوق بین‌الملل معاصر پذیرفته‌اند. بااین‌حال، ادله استجاره و احکام امان بر ایجاد و حفظ امنیت شخص تحت حمایت تأکید دارند.

مهم‌ترین مستند قرآنی در این زمینه، آیه ششم سوره توبه است: «وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ». مفسران امامیه، «مأمن» را در ارتباط با امنیت و رفع خوف تفسیر کرده‌اند (Al-Tabrisi, 1993; Al-Tusi, 1988; Tabatabaei, 1996). بنابراین، حمایت از مستجیر در آیه صرفاً به پذیرش اولیه درخواست محدود نیست، بلکه رساندن وی به وضعیت امن نیز در ساختار حکم مورد توجه قرار گرفته است.

از سوی دیگر، فقهای امامیه امان را منشأ ایجاد مصونیت برای مستأمن دانسته و رعایت آثار آن را لازم شمرده‌اند (Al-Allamah al-Hilli, 1993; Al-Muhaqqiq al-Hilli, 1983; Najafi, 1987). بر این اساس، امان صرفاً مجوز ورود

یا اقامت نیست، بلکه با تحقق شرایط شرعی، رابطه‌ای حمایتی میان امان‌دهنده و مستأمن ایجاد می‌کند.

قواعد عام فقهی نیز این جهت‌گیری را تکمیل می‌کنند. وفای به عهد بر رعایت تعهدات مشروع، احترام نفس محترمه بر صیانت از حیات و لاضرر بر جلوگیری از ضرر جدی و ناموجه دلالت دارند. از این رو، چنانچه شخص به‌طور مشروع تحت حمایت قرار گرفته و بازگرداندن وی با خطر جدی و قابل پیش‌بینی نسبت به جان یا امنیت او همراه باشد، جواز چنین اقدامی نیازمند بررسی ادله و وجود مجوز شرعی است.

باین حال، از مجموعه این ادله نمی‌توان مستقیماً نتیجه گرفت که فقه امامیه همان اصل **Non-Refoulement** حقوق بین‌الملل را با تمام عناصر و استثنائات آن پذیرفته است؛ زیرا امان و استجاره در بستر تاریخی و حقوقی خاصی شکل گرفته‌اند، در حالی که اصل منع بازگرداندن در حقوق بین‌الملل معاصر قلمرو و مبانی متفاوتی دارد. بنابراین، رابطه این دو را باید در سطح همگرایی غایی و کارکردی تحلیل کرد، نه وحدت مفهومی یا تاریخی.

بر این اساس، استجاره و امان در کنار قواعد عام فقهی، ظرفیت آن را دارند که در چارچوب اجتهاد معاصر، مبنایی برای محدود کردن بازگرداندن شخص به محیطی فراهم کنند که در آن با خطر جدی مواجه خواهد شد. این نتیجه به معنای شناسایی اصل منع بازگرداندن به‌عنوان قاعده‌ای مستقل در فقه کلاسیک نیست، بلکه بیانگر ظرفیت درونی فقه امامیه برای تحلیل حمایتی مسائل نوپدید است.

مبنای قرآنی حمایت از امنیت مستجیر

مهم‌ترین مستند قرآنی در تبیین حمایت از مستجیر، آیه ششم سوره توبه است:

«وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ» (توبه: ۶).

عبارت «ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ» نشان می‌دهد که حمایت از مستجیر صرفاً به پذیرش درخواست و ایجاد امان محدود نیست، بلکه رساندن وی به مأمن نیز در غایت حکم مورد توجه قرار گرفته است. مفسران امامیه، این تعبیر را در ارتباط با امنیت و رفع خوف مستجیر تفسیر کرده‌اند (Al-Tabrisi, 1993; Al-Tusi, 1988; Tabatabaei, 1996).

از این منظر، چنانچه مستجیر پس از پذیرش درخواست حمایت، به وضعیتی بازگردانده شود که همچنان در معرض خطر قرار دارد، می‌توان از حیث غایت حمایتی آیه، سازگاری چنین اقدامی با مفهوم «ابلاغ مأمن» را مورد تردید قرار داد. باین حال، دلالت آیه باید در حدود مفاد خود باقی بماند و نباید آن را اثبات مستقیم **Non-Refoulement** دانست. آنچه با اطمینان بیشتری از آیه استفاده می‌شود، شناسایی اصل حمایت از مستجیر و توجه به امنیت وی تا رسیدن به مأمن است.

در نتیجه، آیه استجاره را می‌توان مهم‌ترین مستند قرآنی این بحث دانست؛ نه از آن جهت که اصل منع بازگرداندن به معنای معاصر در آن تصریح شده است، بلکه از آن جهت که میان طلب پناه، اعطای امان و رساندن شخص به مأمن پیوند برقرار می‌کند و از این حیث، مبنایی مهم برای بازخوانی فقهی حمایت از اشخاص در معرض خطر فراهم می‌سازد.

مبنای روایی اعتبار و آثار حمایتی امان

روایات باب امان در فقه امامیه، در کنار آیه ششم سوره توبه، از مهم‌ترین مستندات اعتبار امان و لزوم رعایت آثار حمایتی آن است. در این میان، روایت «ذِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ وَاحِدَةٌ، يَسْعَى بِهَا أَذْنَاهُمْ» اهمیت ویژه‌ای دارد؛ زیرا اعتبار امانی را که یکی از مسلمانان اعطا کرده است، برای دیگر مسلمانان نیز لازم‌الرعايه می‌داند. در روایت منقول از امام صادق (ع)، تصریح شده است که اگر یکی از مسلمانان به فردی از دشمن امان دهد، سایر مسلمانان نیز مکلف به رعایت آن هستند (Al-Kulayni, 1986). این روایت نشان

می‌دهد که امان، پس از تحقق شرایط، صرفاً یک اقدام فردی و ابتدایی نیست، بلکه وضعیت حمایتی الزام‌آوری ایجاد می‌کند که نقض آن بدون مجوز شرعی امکان‌پذیر نیست.

اعتبار امان و لزوم وفای به آن

اعتبار امان در فقه امامیه با مجموعه‌ای از روایات و آرای فقها تأیید شده است. شیخ طوسی، ابن‌ادریس، محقق حلی و علامه حلی، در مباحث امان و ذمام، برای امان مشروع آثار شرعی قائل شده و رعایت وضعیت ایجادشده برای مستأمن را لازم دانسته‌اند (Al-Allamah al-Hilli, 1993; Al-Muhaqqiq al-Hilli, 1987; Al-Tusi, 1967, 1986b; Ibn Idris al-Hilli, 1989).

در کنار ادله خاص امان، روایات «المؤمنون عند شروطهم» نیز می‌تواند به‌عنوان مؤید عام بر لزوم پایبندی به تعهدات مشروع مورد استناد قرار گیرد. این روایت در الکافی، تهذیب الأحکام و وسائل الشیعه نقل شده است (Al-Hurr al-Amili, 1988; Al-Kulayni, 1986; Al-Tusi, 1986a). باین‌حال، از آنجا که روایت مزبور مستقیماً درباره امان وارد نشده، استناد به آن در این بحث جنبه مؤید دارد و باید در کنار ادله خاص باب امان تحلیل شود. همچنین، آموزه‌های مربوط به وفای به عهد و حرمت غدر، این جهت را تقویت می‌کنند که تعهد حمایتی مشروع نباید به‌گونه‌ای نقض شود که آثار امان بی‌اثر گردد.

حرمت نقض امان و حمایت از مستأمن

روایات باب امان علاوه بر اثبات اعتبار آن، بر حرمت نقض امان و تعرض به مستأمن نیز دلالت دارند. در روایت دیگری از امام باقر(ع)، نقض امان و قتل شخصی که تحت امان قرار گرفته، به‌شدت مورد نکوهش قرار گرفته و برای چنین اقدامی عنوان «لواء الغدر» بیان شده است (Al-Kulayni, 1986). مفاد این روایت، نشان‌دهنده آن است که امان، برای مستأمن وضعیت واقعی حمایت و مصونیت ایجاد می‌کند و نقض آن با اصل تعهد ناشی از امان سازگار نیست.

همچنین، در روایات مرتبط با آیه استجاره، استمرار حمایت تا رساندن مستجیر به مأمن مورد توجه قرار گرفته است (Al-Hurr al-Amili, 1988; Al-Kulayni, 1986; Al-Tusi, 1986a). این مضمون با عبارت «ثُمَّ أبلغه مأمنه» در آیه ششم سوره توبه هماهنگ است و نشان می‌دهد که حمایت از مستجیر صرفاً به لحظه اعطای امان محدود نمی‌شود، بلکه تأمین امنیت وی نیز در غایت این حمایت قرار دارد.

فقه‌های امامیه نیز با تکیه بر همین مجموعه ادله، برای مستأمن پس از تحقق امان، مصونیت شرعی قائل شده‌اند و رعایت آثار امان را در حدود شرایط و مدت آن لازم دانسته‌اند (Al-Shahid al-Thani, 1992; Fadil al-Hindi, 1995; Najafi, 1983).

بنابراین، تعرض به شخص تحت امان یا اقدامی که بدون مجوز شرعی او را در معرض خطر قرار دهد، با مقتضای حمایتی امان ناسازگار خواهد بود.

بر این اساس، مجموع روایات و آرای فقه‌های امامیه نشان می‌دهد که امان مشروع، سه اثر مرتبط دارد: اعتبار امان، لزوم وفای به تعهد ناشی از آن و حمایت از امنیت مستأمن. روایت «يَسْعَى بِذِمَّتِهِمْ أَدْنَاهُمْ» بر اعتبار و الزام‌آوری امان، روایات حرمت غدر بر منع نقض آن و مضمون «ثُمَّ أبلغه مأمنه» بر استمرار حمایت تا رسیدن به امنیت دلالت دارند. از این مجموعه می‌توان مبنایی فقهی برای حمایت از شخصی که به‌طور مشروع تحت امان قرار گرفته است به دست داد؛ باین‌حال، این مبانی را نمی‌توان عین اصل منع بازگرداندن در حقوق بین‌الملل معاصر دانست. نسبت این دو در سطح همگرایی غایی و کارکرد حمایتی قابل تبیین است؛ بدین معنا که هر دو، هرچند بر مبانی و ساختارهای متفاوت استوارند، در جلوگیری از قرار گرفتن شخص مورد حمایت در معرض خطر نقش حمایتی دارند.

قواعد و مبانی عام فقهی مؤید حمایت از مستجیر

در کنار نهادهای استجاره و امان، برخی قواعد و مبانی عام فقه امامیه می‌توانند در تبیین حدود حمایت از شخص تحت امان و

مرتّب بر امان تأکید کرده‌اند (Al-Allamah al-Hilli, 1993; Al-Muhaqqiq al-Hilli, 1987; Al-Shahid al-Thani, 1983; Al-Tusi, 1967, 1986b; Najafi, 1992).

بر این اساس، هرگاه امان به‌صورت معتبر تحقق یافته و برای مستأمن امنیت و مصونیت ایجاد کرده باشد، اقداماتی که بدون مجوز شرعی این وضعیت را نقض کند، می‌تواند از حیث نقض تعهد مشروع و بی‌اعتبار کردن آثار امان مورد ارزیابی قرار گیرد. اهمیت این مبنا در بحث منع بازگرداندن زمانی آشکار می‌شود که بازگرداندن شخص تحت امان به محیطی که در آن با خطر جدی و قابل پیش‌بینی نسبت به جان یا امنیت خود مواجه است، با مفاد و آثار حمایت اعطاشده ناسازگار باشد.

در چنین فرضی، قاعده وفای به عهد می‌تواند در کنار ادله خاص امان، استمرار تعهد حمایتی را تقویت کند؛ اما از آن نمی‌توان ممنوعیت مطلق هرگونه اخراج یا انتقال را استنباط کرد. تحقق چنین نتیجه‌ای منوط به احراز اعتبار امان، قلمرو تعهد ایجادشده و ارتباط اقدام بازگرداندن با نقض آن تعهد است.

از این منظر، قاعده وفای به عهد را باید مبنایی تکمیلی برای تحلیل حمایت از مستأمن دانست. این قاعده در کنار آیه استجاره، به‌ویژه تعبیر «ثُمَّ أَلْبَغُهُ مَأْمَنَهُ» (توبه: ۶)، و احکام خاص امان، مجموعه‌ای از مبانی را فراهم می‌کند که بر رعایت امنیت شخص تحت حمایت و پرهیز از نقض تعهد حمایتی دلالت دارند (Al-Tabrisi, 1996; Al-Tusi, 1988; Tabatabaei, 1996).

بنابراین، وفای به عهد دلیل مستقیم و مستقل بر اصل منع بازگرداندن نیست؛ بلکه در چارچوب اجتهاد فقهی معاصر، می‌تواند در کنار ادله استجاره و امان، مبنایی برای الزام به رعایت تعهد حمایتی و ارزیابی فقهی بازگرداندن شخص به محیط خطرناک فراهم آورد.

قاعده احترام نفس محترمه

احترام و صیانت از نفس محترمه از مبانی عام فقه امامیه در حمایت از حیات انسان و منع تعرض ناروا به جان وی است. این مبنا در

ارزیابی فقهی بازگرداندن وی به وضعیت خطرناک مورد استفاده قرار گیرند. مهم‌ترین این مبانی عبارت‌اند از وفای به عهد و تعهدات مشروع، احترام نفس محترمه، قاعده لاضرر و مبانی عدالت و نفی ظلم. این قواعد، برخلاف نهاد امان که در بستر تاریخی و فقهی خاصی شکل گرفته است، از ظرفیت عام‌تری برای تحلیل مسائل نوپدید برخوردارند (Al-Shahid al-Awwal, 1996; Mousavi Bojnourdi, 1998; Naraqi, 1996; Subhani, 1997).

البته هیچ‌یک از این قواعد، به‌تنهایی معادل اصل منع بازگرداندن در حقوق بین‌الملل معاصر نیستند؛ بلکه نقش آن‌ها در پژوهش حاضر، تقویت مبانی حمایتی استجاره و امان و فراهم کردن معیارهای فقهی برای ارزیابی اقداماتی است که ممکن است شخص تحت حمایت را در معرض زیان یا خطر جدی قرار دهد.

وفای به عهد و لزوم رعایت تعهدات مشروع

وفای به عهد از مبانی مهم فقه امامیه در تنظیم روابط حقوقی و اجتماعی است. قرآن کریم در آیاتی همچون «وَأَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (مائده: ۱) و «وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا» (اسراء: ۳۴)، بر رعایت تعهدات و پیمان‌های مشروع تأکید کرده است. مفسران امامیه نیز این آیات را در چارچوب لزوم وفای به عهد و پایبندی به تعهدات مشروع مورد توجه قرار داده‌اند (Al-Tabrisi, 1993; Makarem Shirazi, 1995; Tabatabaei, 1996).

این مبنا در روایات نیز مورد تأکید قرار گرفته است. حدیث «المؤمنون عند شروطهم» از مستندات مهم فقه امامیه در اثبات لزوم رعایت شروط مشروع به شمار می‌رود و در منابع حدیثی و فقهی متعدد مورد استناد قرار گرفته است (Al-Hurr al-Amili, 1988; Al-Kulayni, 1986; Al-Tusi, 1986a; Ansari, 1994; Tawhidi Tabrizi, 1996).

در نهاد امان نیز، تحقق امان معتبر برای مستأمن، در حدود شرایط و قلمرو آن، وضعیت حمایتی و مصونیتی ایجاد می‌کند. فقه‌های امامیه در مباحث مربوط به امان، بر اعتبار آن و رعایت آثار شرعی

قواعد الأحكام و تذکره الفقهاء و شهید ثانی در مسالک الأفهام، احکام مربوط به نفس معصوم و حدود تعرض مشروع به آن را بررسی کرده‌اند (Al-Allamah al-Hilli, 1992, 1993; Al-Muhaqqiq al-Hilli, 1987; Al-Shahid al-Thani, 1986b; Al-Tusi, 1967, 1992). این مبنا در آثار فقهی متأخر و معاصر نیز استمرار یافته و در مباحث جنایات، قصاص و جهاد مورد توجه قرار گرفته است (Al-Khoei, 2001; Khomeini, 1988; Najafi, 1983).

ارتباط این اصل با موضوع منع بازگرداندن، در فرضی آشکار می‌شود که بازگرداندن شخص تحت حمایت، با وجود علم یا اطمینان عقلایی به وجود خطر جدی و قابل پیش‌بینی نسبت به جان وی، وی را در معرض قتل، هلاکت یا آسیب شدید جانی قرار دهد. در چنین وضعیتی، مسئله صرفاً نقض احتمالی آثار امان نیست، بلکه خود اقدام بازگرداندن از حیث قرار دادن انسان در معرض خطر شدید نسبت به حیات او نیز نیازمند ارزیابی فقهی است. بنابراین، اگر میان بازگرداندن و تحقق خطر جانی رابطه‌ای مؤثر و قابل پیش‌بینی وجود داشته باشد، اصل صیانت از نفس می‌تواند در کنار سایر ادله حمایتی، در محدود کردن چنین اقدامی مؤثر باشد.

این مبنا در ارتباط با استجاره و امان از اهمیت بیشتری برخوردار است. آیه «ثُمَّ أَلْبَغْهُ مَأْمَنَهُ» در سوره توبه، حمایت از مستجیر را با رساندن وی به مأمن پیوند داده است و احکام امان نیز برای مستأمن، وضعیت خاصی از مصونیت ایجاد می‌کنند (Al-Tabrisi, 1993; Al-Tusi, 1988; Najafi, 1983; Tabatabaei, 1996). از این رو، هنگامی که شخصی به‌طور مشروع تحت حمایت قرار گرفته است، بازگرداندن وی به محیطی که خطر جدی نسبت به حیات او در آن وجود دارد، می‌تواند هم از منظر نقض آثار امان و هم از منظر تعارض با مبانی عام صیانت از نفس مورد بررسی قرار گیرد.

ابواب گوناگون فقه، به‌ویژه قصاص، دیات، جهاد و امان، مورد توجه قرار گرفته و اصل بر آن است که تعرض به حیات انسان، جز در مواردی که دلیل شرعی بر جواز آن وجود داشته باشد، ممنوع است. محقق حلی در شرائع الإسلام و نجفی در جواهر الکلام، در مباحث قصاص و جنایات، احکام مربوط به نفس معصوم و حدود تعرض مشروع به آن را تبیین کرده‌اند (Al-Muhaqqiq al-Hilli, 1987; Najafi, 1983).

مبنای قرآنی این اصل را می‌توان در مجموعه‌ای از آیات مشاهده کرد. قرآن کریم در آیه ۳۲ سوره مائده، قتل نفس را - جز در موارد مقرر - از شدیدترین مصادیق تعرض به حیات انسانی دانسته و در آیه ۳۳ سوره اسراء نیز می‌فرماید: «وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ». همچنین نهی از کشتن نفس در آیه ۲۹ سوره نساء، بر اهمیت صیانت از جان انسان دلالت دارد. مفسران امامیه این آیات را در چارچوب حرمت قتل و ضرورت حفظ حیات انسان تفسیر کرده‌اند (Al-Tabrisi, 1993; Al-Tusi, 1988; Makarem, 1996; Shirazi, 1995; Tabatabaei, 1996).

در منابع روایی نیز حرمت جان انسان و محدود بودن موارد جواز تعرض به آن مورد تأکید قرار گرفته است. از جمله، روایت «لَا يَحِلُّ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ إِلَّا بِإِحْدَى ثَلَاثٍ» بر اصل حرمت خون مسلمان و استثنایی بودن موارد جواز تعرض دلالت دارد (Al-Hurr al-Amili, 1988; Al-Kulayni, 1986). همچنین روایت «حُرْمَةُ الْمُؤْمِنِ أَكْبَرُ مِنْ حُرْمَةِ الْكُفَّةِ» جایگاه والای حرمت انسان مؤمن را نشان می‌دهد (Al-Kulayni, 1986; Al-Majlisi, 1982). با این حال، از نظر روش‌شناختی باید میان روایات ناظر به مسلمان یا مؤمن و مفهوم عام «نفس محترمه» تفکیک کرد و تعمیم مفاد آن‌ها به همه انسان‌ها را منوط به وجود ادله و مبانی تکمیلی دانست. فقهای امامیه نیز در ابواب مختلف فقه، صیانت از حیات و حرمت تعرض ناروا به نفس را مورد تأکید قرار داده‌اند. شیخ طوسی در الخلاف و المبسوط، محقق حلی در شرائع الإسلام، علامه حلی در

مستندات این اصل را می‌توان در مجموعه‌ای از ادله قرآنی و روایی مشاهده کرد. قرآن کریم در آیه «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا» (مائده: ۳۲) و نیز در آیه «وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ» (اسراء: ۳۳)، بر حرمت تعرض ناروا به حیات انسان تأکید کرده است. مفسران امامیه نیز این آیات را در چارچوب حرمت قتل و ضرورت صیانت از نفس مورد بررسی قرار داده‌اند (Al-Tabrisi, 1993; Al-Tusi, 1988; Makarem Shirazi, 1995; Tabatabaei, 1996).

در منابع روایی نیز حرمت جان انسان و محدود بودن موارد جواز تعرض به آن مورد تأکید قرار گرفته است. از جمله، روایت «لَا يَحِلُّ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ إِلَّا بِإِحْدَى ثَلَاثٍ» بر اصل حرمت خون مسلمان و استثنایی بودن موارد تعرض به آن دلالت دارد (Al-Hurr al-Amili, 1988; Al-Kulayni, 1986). همچنین، روایت «حُرْمَةُ الْمُؤْمِنِ أَعْظَمُ مِنْ حُرْمَةِ الْكُفَّةِ» مؤید جایگاه والای حرمت انسان مؤمن است (Al-Kulayni, 1986; Al-Majlisi, 1982). البته از نظر روش‌شناختی باید میان ادله‌ای که به‌طور خاص درباره مسلمان یا مؤمن وارد شده‌اند و مفهوم عام «نفس محترمه» تفکیک کرد و بدون احراز ملاک و شرایط تعمیم، از توسعه بی‌دلیل مفاد آن‌ها به همه اشخاص پرهیز نمود.

ارتباط این مبنا با حمایت از مستجیر زمانی اهمیت بیشتری پیدا می‌کند که بازگرداندن وی به محیط مبدأ یا سرزمین دیگر، با وجود آگاهی از خطر جدی و قابل پیش‌بینی، وی را در معرض قتل، شکنجه یا آسیب شدید جانی قرار دهد. در چنین وضعیتی، مسئله تنها پایان یافتن وضعیت حمایتی یا امکان الزام شخص به خروج نیست؛ بلکه باید پیامد اقدام مزبور نسبت به حیات و تمامیت جسمانی شخص نیز ارزیابی شود. اگر رابطه‌ای عرفاً قابل اعتنا میان اقدام بازگرداندن و تحقق خطر جانی وجود داشته باشد، قاعده احترام نفس محترمه می‌تواند به‌عنوان یکی از مبانی محدودکننده اقدام مزبور مورد استناد قرار گیرد.

با وجود این، قاعده احترام نفس محترمه را نمی‌توان به‌تنهایی معادل اصل منع بازگرداندن در حقوق بین‌الملل معاصر دانست. فقهای کلاسیک، این اصل را به‌صورت قاعده‌ای مستقل درباره منع بازگرداندن پناه‌جو صورت‌بندی نکرده‌اند و قلمرو آن نیز با قلمرو ماده ۳۳ کنوانسیون ۱۹۵۱ یکسان نیست. کارکرد این مبنا در پژوهش حاضر، ارائه یک مبانی عام برای منع اقداماتی است که به‌طور جدی و قابل پیش‌بینی، حیات انسان را در معرض هلاکت یا آسیب شدید قرار می‌دهد؛ نه اثبات مستقیم و تاریخی اصل Non-Refoulement در فقه امامیه.

بنابراین، قاعده احترام نفس محترمه را باید در کنار استجاره، امان، وفای به عهد و قاعده لاضرر مورد تحلیل قرار داد. استجاره و امان، مبانی خاص حمایت از شخص تحت حمایت را فراهم می‌کنند و احترام نفس محترمه، پشتوانه‌ای عام برای صیانت از حیات انسان در برابر تعرض نارواست. اجتماع این مبانی می‌تواند در فرضی که بازگرداندن شخص به محیط خطرناک، تهدید جدی و قابل پیش‌بینی نسبت به جان وی ایجاد می‌کند، ظرفیت فقه امامیه برای حمایت از وی را تقویت کند؛ هرچند تعیین حکم نهایی، همچنان نیازمند احراز شرایط موضوع و بررسی مجموعه ادله و قواعد مرتبط است.

نقش قاعده احترام نفس محترمه در حمایت از مستجیر

قاعده احترام نفس محترمه از مبانی عام فقه امامیه در صیانت از حیات انسان و منع تعرض ناروا به جان وی است. این قاعده، برخلاف نهاد استجاره و امان که در بستر شرایط و احکام خاصی شکل گرفته‌اند، قلمروی عام‌تر دارد و بر ضرورت رعایت حرمت حیات انسان و منع ایراد زیان شدید و ناموجه به وی استوار است. از این منظر، حمایت از مستجیر را نمی‌توان صرفاً بر آثار امان مبتنی دانست، بلکه صیانت از جان وی نیز به‌عنوان یک مبانی عام فقهی قابل توجه است (Mousavi Bojnourdi, 1998; Subhani, 1997).

همچنین، صرف احتمال یا نگرانی کلی از وضعیت مقصد برای استناد به این مبنا کافی نیست؛ زیرا باید میان خطر فرضی و خطر جدی و قابل اعتنا تفکیک شود. بنابراین، تحقق آثار حمایتی این قاعده در مسئله بازگرداندن، منوط به احراز شرایطی همچون جدی بودن خطر، قابلیت پیش‌بینی آن و وجود رابطه مؤثر میان بازگرداندن و قرار گرفتن شخص در معرض آسیب است. این امر موجب می‌شود استدلال فقهی از توسعه بی‌ضابطه قاعده حرمت نفس به ممنوعیت کلی بازگرداندن جلوگیری کند.

بر این اساس، در زنجیره مبانی مورد بررسی، استجاره مبناي خاص پذیرش و حمایت از پناه‌خواه، امان مبناي ایجاد مصونیت و تعهد حمایتی، وفای به عهد مبناي الزام به رعایت تعهد مشروع و احترام نفس محترمه مبناي عام صیانت از حیات محسوب می‌شود. اجتماع این مبانی می‌تواند در فرضی که اعاده شخص تحت حمایت، وی را با خطر جدی و قابل پیش‌بینی مواجه می‌سازد، پشتوانه فقهی حمایت از وی را تقویت کند.

در نتیجه، قاعده احترام نفس محترمه را نمی‌توان به‌تنهایی مستند مستقیم و مستقل اصل منع بازگرداندن در فقه امامیه دانست؛ اما این قاعده، در کنار استجاره، امان و وفای به عهد، یک مبناي عام و تکمیلی برای حمایت از حیات شخص تحت حمایت فراهم می‌کند. بر این اساس، هرگاه بازگرداندن مستجیر یا مستأمن به محیطی که خطر جدی و قابل پیش‌بینی نسبت به جان او وجود دارد، با نقض تعهدات حمایتی و تهدید حیات وی همراه باشد، قاعده احترام نفس محترمه می‌تواند در فرآیند استنباط، در جهت محدود ساختن چنین اقدامی مورد استناد قرار گیرد.

قاعده لاضرر

قاعده لاضرر از قواعد عام و پرکاربرد فقه امامیه است که مستند اصلی آن حدیث مشهور «لَا ضَرَرَ وَلَا ضِرَارَ فِي الْإِسْلَامِ» است. فقهای امامیه در تبیین مفاد و قلمرو این حدیث، دیدگاه‌های متفاوتی ارائه کرده‌اند؛ از جمله، برخی آن را ناظر به نفی حکم

این تحلیل با مبناي قرآنی استجاره نیز ارتباط پیدا می‌کند. آیه ششم سوره توبه پس از پذیرش درخواست استجاره، دستور می‌دهد: «ثُمَّ أبلغه مأمنه». بنابراین، حمایت از مستجیر در ساختار آیه با مفهوم امنیت و رفع خوف ارتباط دارد. در نتیجه، هنگامی که شخصی در وضعیت حمایت قرار گرفته است، توجه به خطراتی که حیات او را تهدید می‌کند، با غایت حمایتی استجاره هماهنگ خواهد بود. بدین ترتیب، احترام نفس محترمه می‌تواند در کنار حکم خاص استجاره و آثار امان، مبناي عام صیانت از جان مستجیر را تقویت کند (Najafi, 1988; Al-Tusi, 1993; Al-Tabrisi, 1996; Tabatabaei, 1996).

از سوی دیگر، این قاعده در پیوند با دیدگاه فقهای امامیه درباره حرمت تعرض به نفس نیز قابل تحلیل است. فقهای امامیه در ابواب قصاص، دیات و جهاد، موارد تعرض مشروع به نفس را مقید به وجود مجوز شرعی دانسته و تعرض ناروا به حیات انسان را ممنوع شمرده‌اند (Al-Hilli, 1992; Al-Muhaqqiq al-Hilli, 1987; Al-Shahid al-Thani, 1983; Najafi, 1983; Al-Tusi, 1986b). در فقه معاصر نیز این مبنا در چارچوب احکام مربوط به صیانت از حیات و حدود تعرض مشروع به نفس استمرار یافته است (Al-Khoei, 2001; Khomeini, 1988).

با این حال، از نظر استنباطی باید میان منع تعرض مستقیم به نفس و منع بازگرداندن شخص به محیط خطرناک تفاوت گذاشت. قاعده احترام نفس محترمه در منابع کلاسیک فقهی با عنوان «اصل منع بازگرداندن» صورت‌بندی نشده است و نمی‌توان صرفاً بر اساس این قاعده، ممنوعیت مطلق اخراج یا اعاده اشخاص را اثبات کرد. کارکرد این قاعده در پژوهش حاضر آن است که هرگاه بازگرداندن شخص تحت حمایت، با وجود خطر جدی، واقعی و قابل پیش‌بینی، به تهدید اساسی علیه حیات یا تمامیت جسمانی وی منجر شود، مشروعیت این اقدام را از منظر حرمت تعرض به نفس نیز قابل ارزیابی سازد.

قابل اعتناست، قاعده می‌تواند در ارزیابی و تحدید آن اقدام مؤثر باشد. این کارکرد، با مبانی خاص استجاره و امان قابل جمع است؛ زیرا استجاره و امان وضعیت حمایتی خاصی برای شخص ایجاد می‌کنند و لاضرر می‌تواند از منظر یک قاعده عام، پیامدهای زیان‌بار نقض یا زوال این حمایت را مورد ارزیابی قرار دهد (Al-Allamah al-Hilli, 1993; Al-Muhaqqiq al-Hilli, 1983; Al-Tusi, 1967; Najafi, 1983).

دیدگاه فقهای امامیه درباره قاعده لاضرر

فقهای امامیه در تحلیل حدیث لاضرر، مباحث گسترده‌ای درباره معنا، قلمرو و آثار آن مطرح کرده‌اند. شیخ انصاری در فرائد الأصول، ضمن بررسی مفاد حدیث، احتمالات مختلفی را در تفسیر آن مطرح می‌کند و بحث لاضرر را از مباحث مهم اصولی قرار می‌دهد. آخوند خراسانی نیز در کفایه الأصول به بررسی دلالت حدیث و نسبت آن با احکام شرعی پرداخته است. نائینی نیز در مباحث اصولی خود، تقریر خاصی از مفاد قاعده و نقش آن در نفی آثار ضرری ارائه کرده است (Akhund Khurasani, 1998; Ansari, 1995; Na'ini, 1997).

در آثار فقهی معاصر نیز قاعده لاضرر به‌عنوان یکی از قواعد مؤثر در تنظیم روابط حقوقی و اجتماعی مورد بررسی قرار گرفته است. امام خمینی، آیت‌الله خویی، موسوی بجنوردی و سبحانی هر یک با تقریرهای متفاوت، قلمرو قاعده و نحوه تأثیر آن بر احکام و روابط حقوقی را مورد توجه قرار داده‌اند (Khomeini, 2006; Mousavi Bojnourdi, 1998; Subhani, 1997; Tawhidi Tabrizi, 1996).

برآیند این دیدگاه‌ها آن است که هرچند درباره مبانی دقیق قاعده و نحوه اعمال آن اختلاف نظر وجود دارد، ضرر قابل اعتنا و آثار زیان‌بار ناموجه در مرکز بحث لاضرر قرار دارند. از این جهت، ظرفیت این قاعده برای مسائل جدید، از جمله وضعیت اشخاصی که در معرض بازگرداندن به محیط خطرناک قرار دارند، قابل

ضرری و برخی متضمن نفی آثار و الزامات شرعی زیان‌بار دانسته‌اند. با وجود این اختلاف، جایگاه قاعده لاضرر در محدود کردن آثار زیان‌بار و ناموجه احکام و روابط حقوقی، در فقه امامیه اهمیت ویژه‌ای دارد (Akhund Khurasani, 1988; Ansari, 1995; Mousavi Bojnourdi, 1998; Na'ini, 1997; Naraq, 1996; Subhani, 1997).

اهمیت این قاعده در موضوع پژوهش از آن جهت است که بازگرداندن شخص تحت حمایت، در برخی شرایط، ممکن است موجب ورود ضرری جدی و غیرمتعارف به جان، امنیت یا تمامیت جسمانی وی شود. بنابراین، در صورتی که اعاده شخص به محیط مبدأ یا سرزمین دیگر، با وجود خطر جدی و قابل پیش‌بینی، زمینه تحقق ضرری قابل اعتنا را فراهم سازد، مشروعیت این اقدام را نمی‌توان بدون توجه به آثار زیان‌بار آن ارزیابی کرد. در چنین وضعیتی، قاعده لاضرر می‌تواند در کنار ادله خاص استجاره و امان، در فرآیند ارزیابی فقهی بازگرداندن مورد توجه قرار گیرد.

البته، جریان قاعده لاضرر منوط به تحقق ضرر فقهی قابل اعتنا است و صرف دشواری بازگشت، نامطلوب بودن شرایط اقتصادی یا اجتماعی کشور مبدأ و یا احتمال ضعیف و غیرقابل احراز آسیب، برای استناد به آن کافی نیست. از این رو، باید میان مشکلات متعارف ناشی از بازگشت و خطری که به‌صورت جدی، واقعی و قابل پیش‌بینی حیات یا امنیت شخص را تهدید می‌کند، تفکیک نمود. همچنین، باید رابطه‌ای عرفی و قابل احراز میان اقدام بازگرداندن و ضرر مورد ادعا وجود داشته باشد؛ به‌گونه‌ای که بتوان تحقق ضرر را به اقدام اعاده منتسب کرد (Khomeini, 2006; Mousavi Bojnourdi, 1998; Tawhidi Tabrizi, 1996).

از منظر کارکرد فقهی، لاضرر در این مسئله بیش از آنکه ایجادکننده یک عنوان مستقل برای حمایت از پناه‌جو باشد، نقش محدودکننده آثار زیان‌بار اقدام بازگرداندن را ایفا می‌کند. به بیان دیگر، اگر اقدام اعاده در شرایط خاص موجب ورود ضرری شود که عرفاً و شرعاً

بررسی است؛ مشروط بر آنکه شرایط و ضوابط جریان قاعده احراز شود.

نقش قاعده لاضرر در حمایت از مستجیر

در موضوع استجاره، قاعده لاضرر می‌تواند در کنار ادله خاص حمایت از مستجیر، نقش تکمیلی داشته باشد. هرگاه شخصی به‌صورت مشروع درخواست پناه و حمایت کرده و وضعیت حمایتی وی بر اساس ادله استجاره یا امان شکل گرفته باشد، بازگرداندن او به محیطی که در آن با خطر جدی و قابل پیش‌بینی مواجه است، می‌تواند از منظر آثار زیان‌بار این اقدام مورد بررسی قرار گیرد. در چنین فرضی، لاضرر در کنار احکام خاص امان، مبنایی عام برای توجه به پیامدهای زیان‌بار اعاده فراهم می‌کند.

این مبنا به‌ویژه در مواردی اهمیت دارد که ضرر ناشی از بازگرداندن، صرفاً یک زیان اقتصادی یا دشواری متعارف نباشد، بلکه خطر جدی نسبت به جان، تمامیت جسمانی یا امنیت اساسی شخص ایجاد کند. در این وضعیت، لاضرر می‌تواند در کنار قاعده احترام نفس محترمه و ادله وفای به عهد، در جهت تقویت استدلال حمایتی مورد استفاده قرار گیرد. با این حال، میزان و کیفیت خطر و رابطه آن با اقدام بازگرداندن باید در هر مورد به‌طور مستقل احراز شود.

از سوی دیگر، نمی‌توان از قاعده لاضرر ممنوعیت مطلق هرگونه اخراج یا بازگرداندن را استنباط کرد. ممکن است شخصی از وضعیت حمایتی خاصی برخوردار نباشد یا خطر مورد ادعا به اندازه‌ای نباشد که عرفاً و شرعاً ضرر قابل اعتنا محسوب شود. همچنین، ممکن است بازگرداندن شخص مستند به دلیل شرعی دیگری باشد که بررسی نسبت آن با قاعده لاضرر را ضروری سازد. بنابراین، لاضرر باید در چارچوب مجموعه ادله و شرایط خاص هر مورد اعمال شود.

در نتیجه، لاضرر در این پژوهش نه به‌عنوان معادل فقهی اصل منع بازگرداندن، بلکه به‌عنوان یک قاعده عام برای جلوگیری از ترتب

ضرر ناروا بر شخص تحت حمایت مورد استفاده قرار می‌گیرد. این قاعده، در صورت احراز ضرر جدی و قابل پیش‌بینی، می‌تواند در کنار استجاره، امان، وفای به عهد و احترام نفس محترمه، ظرفیت حمایتی فقه امامیه را در برابر بازگرداندن شخص به محیط خطرناک تقویت کند.

حدود دلالت قاعده لاضرر بر منع بازگرداندن

با وجود ظرفیت حمایتی قاعده لاضرر، باید از توسعه بیش از حد دلالت آن پرهیز کرد. این قاعده در فقه کلاسیک با عنوان خاص «منع بازگرداندن پناه‌جو» صورت‌بندی نشده و فقهای متقدم از آن قاعده‌ای با قلمرو و عناصر مشابه اصل Non-Refoulement در حقوق بین‌الملل معاصر استخراج نکرده‌اند. بنابراین، استناد به لاضرر باید در حدود همان مبنای فقهی و شرایط شناخته‌شده آن صورت گیرد.

بر این اساس، صرف احتمال آسیب یا نامناسب بودن شرایط زندگی در کشور مبدأ، موجب تحقق عنوان ضرر فقهی نخواهد شد. آنچه می‌تواند در این چارچوب اهمیت پیدا کند، وضعیتی است که بازگرداندن شخص، با توجه به قرائن و شرایط موجود، خطر جدی و قابل پیش‌بینی نسبت به حیات یا تمامیت جسمانی او ایجاد کند. در چنین فرضی، قاعده لاضرر می‌تواند به‌عنوان یکی از مبنای تکمیلی در ارزیابی مشروعیت اقدام بازگرداندن مورد توجه قرار گیرد.

همچنین، باید میان منع ضرر و منع ظلم تفکیک نمود. لاضرر بر پیامد زیان‌بار اقدام یا حکم تمرکز دارد، در حالی که نفی ظلم، در صورت احراز شرایط، از منظر ناروا بودن رفتار و تضییع حق قابل تحلیل است. این دو مبنا می‌توانند در کنار یکدیگر مورد استفاده قرار گیرند، اما از نظر مفهومی و استدلالی نباید یکسان تلقی شوند. در نتیجه، قاعده لاضرر در زنجیره مبنای حمایتی پژوهش، جایگاهی تکمیلی دارد. استجاره و امان، حمایت خاص از پناه‌خواه و مستأمن را تبیین می‌کنند؛ وفای به عهد، لزوم رعایت تعهد

البته، استناد به عدالت و نفی ظلم، به‌تنهایی برای اثبات ممنوعیت مطلق بازگرداندن کافی نیست؛ زیرا هر تصمیم درباره خروج یا انتقال شخص خارجی الزاماً مصداق ظلم محسوب نمی‌شود. تحقق اثر حمایتی این مبانی، نیازمند احراز ضرر یا خطر جدی، رابطه قابل انتساب میان اقدام اعاده و وضعیت زیان‌بار، و فقدان توجیه شرعی معتبر است. بنابراین، صرف نامطلوب بودن شرایط کشور مبدأ یا دشواری زندگی پس از بازگشت، برای استناد به این مبانی کفایت نمی‌کند.

از این منظر، عدالت و نفی ظلم را باید مبانی عام و تکمیلی دانست که در کنار استجاره و امان، وفای به عهد، احترام نفس محترمه و لاضرر، جهت حمایتی استدلال فقهی را تقویت می‌کنند. در نتیجه، هرگاه بازگرداندن شخص تحت حمایت به محیط ناامن، بدون مجوز شرعی، موجب تضییع حق یا قرار گرفتن وی در معرض خطر جدی شود، این اقدام می‌تواند از منظر عدالت و نفی ظلم نیز مورد مناقشه فقهی قرار گیرد.

در نتیجه، اصل عدالت و قاعده نفی ظلم، هرچند مستند مستقیم و مستقل اصل منع بازگرداندن در مفهوم معاصر آن نیستند، ظرفیت مهمی برای تقویت محدودیت‌های حمایتی در برابر اعاده شخص به محیط خطرناک دارند. ارزش این مبانی در پژوهش حاضر، در پیوند آن‌ها با ادله خاص استجاره و امان و در فراهم کردن معیاری عام برای ارزیابی مشروعیت اقداماتی است که ممکن است به‌طور ناروا امنیت و حقوق شخص پناه‌خواه را تهدید کند.

مبانی فقهی حمایت از پناه‌جویان در فقه امامیه

فقه امامیه، اگرچه نهاد پناهندگی را با ساختار حقوق بین‌الملل معاصر صورت‌بندی نکرده است، از طریق نهادهای استجاره و امان و قواعد عامی همچون وفای به عهد، احترام نفس محترمه، لاضرر، عدالت و نفی ظلم ظرفیت قابل توجهی برای حمایت از اشخاص در معرض خطر فراهم می‌کند (Al-Allamah al-Hilli, 1993; Al-Muhaqqiq al-Hilli, 1987; Al-Tusi, 1967; Najafi, 1983).

مشروع را تقویت می‌کند؛ احترام نفس محترمه، بر صیانت عام از حیات انسان تأکید دارد؛ و لاضرر، از ترتب ضرر ناروا و قابل اعتنا جلوگیری می‌کند. اجتماع این مبانی، در فرض تحقق شرایط هر یک، می‌تواند پشتوانه فقهی مناسبی برای محدود کردن بازگرداندن شخص به محیطی باشد که خطر جدی و قابل پیش‌بینی نسبت به جان یا امنیت وی در آن وجود دارد؛ هرچند اثبات اصل منع بازگرداندن به‌عنوان یک قاعده مستقل، نیازمند استدلالی فراتر از قاعده لاضرر و مبتنی بر مجموع ادله فقهی است.

اصل عدالت و قاعده نفی ظلم

اصل عدالت و قاعده نفی ظلم از مبانی عام و جهت‌دهنده در فقه امامیه‌اند که در ارزیابی مشروعیت رفتارها و روابط حقوقی و اجتماعی نقش دارند. عدالت، مستلزم رعایت حقوق اشخاص و پرهیز از تعدی و تضییع حق است و نفی ظلم نیز بر منع رفتارهایی دلالت دارد که به‌طور ناروا موجب سلب حق یا تحمیل آسیب بر دیگری می‌شوند. از این رو، این دو مبنا می‌توانند در کنار ادله خاص استجاره و امان، در تحلیل حدود حمایت از شخص پناه‌خواه مورد توجه قرار گیرند (Mousavi Bojnourdi, 1998; Najafi, 1996; Naraqi, 1983).

ارتباط این مبانی با موضوع پژوهش، به‌ویژه در فرضی آشکار می‌شود که بازگرداندن مستجیر یا مستأمن، با وجود آگاهی از خطر جدی و قابل پیش‌بینی، وی را مجدداً در معرض تعرض، هلاکت یا آسیب شدید قرار دهد. در چنین وضعیتی، اقدام به اعاده صرفاً از منظر پایان مدت حمایت یا الزام به خروج قابل ارزیابی نیست، بلکه باید پیامد آن نسبت به حقوق و امنیت شخص نیز مورد توجه قرار گیرد. بر این اساس، چنانچه بازگرداندن شخص بدون ضرورت و توجیه شرعی، موجب تشدید وضعیت خطرناک وی شود، می‌توان مشروعیت آن را از منظر عدالت و نفی ظلم نیز مورد بررسی قرار داد (Al-Muhaqqiq al-Hilli, 1987; Al-Shahid al-Thani, 1992; Al-Tusi, 1967; Najafi, 1983).

(Tabatabaei, 1996). بنابراین، امان صرفاً مجوز ورود یا توقف

نیست، بلکه آثار حمایتی و امنیتی برای مستأمن ایجاد می‌کند.

در کنار این مبانی خاص، وفای به عهد، احترام نفس محترمه و لاضرر و، به‌عنوان مؤید، عدالت و نفی ظلم، جهت حمایتی استدلال را تکمیل می‌کنند. وفای به عهد بر رعایت تعهد حمایتی، احترام نفس محترمه بر صیانت از حیات و قاعده لاضرر بر جلوگیری از ورود ضرر جدی و ناموجه دلالت دارد. از این رو، هرگاه خطر جانی یا آسیب شدید و قابل اعتنا نسبت به شخص تحت حمایت احراز شود، اعاده وی به محیط خطرناک می‌تواند با مجموعه این مبانی ناسازگار باشد (Ansari, 1995; Mousavi, 1998; Subhani, 1997; Bojnourdi, 1998).

باین حال، از نظر استنباطی، هیچ‌یک از این ادله را نمی‌توان به‌تنهایی معادل اصل منع بازگرداندن در حقوق بین‌الملل دانست؛ زیرا موضوع و قلمرو نهادهای کلاسیک فقهی با مفهوم معاصر پناهندگی یکسان نیست. آنچه از مجموع این ادله قابل استفاده است، ظرفیت فقه امامیه برای محدود کردن اعاده شخص تحت حمایت در فرض استمرار خطر جدی و قابل پیش‌بینی است. از این حیث، میان عبارت «ثُمَّ أْبَلِغُهُ مَأْمَنَهُ» و اصل منع بازگرداندن، هم‌پوشانی روشنی در غایت حمایتی وجود دارد، هرچند از حیث منشأ، ساختار و قلمرو حقوقی یکسان نیستند.

بر این اساس، اصل منع بازگرداندن را نمی‌توان حکمی با عنوان مستقل در فقه کلاسیک دانست، اما می‌توان مبنای حمایتی آن را از مجموعه نهادهای استجاره و امان و قواعدی مانند وفای به عهد، احترام نفس محترمه و لاضرر، در چارچوب ضوابط اجتهادی، بازخوانی کرد؛ به‌ویژه در مواردی که خطر جدی و واقعی ناشی از بازگشت احراز شود.

در این چارچوب، استجاره و امان مبانی خاص حمایت از شخص پناه‌خواه و قواعد عام یادشده مبانی تکمیلی آن به شمار می‌آیند؛ بدین معنا که الزام به وفای به تعهد، صیانت از حیات، جلوگیری از ضرر و منع ظلم، دامنه حمایت را تکمیل می‌کند. بنابراین، مبنای فقهی حمایت از پناه‌جو را باید حاصل هم‌افزایی ادله خاص و قواعد عام دانست، نه مبتنی بر یک دلیل منفرد (Al-Tabrisi, 1993; Al-Tusi, 1988; Mousavi Bojnourdi, 1998; Tabatabaei, 1996).

از منظر اجتهادی، اهمیت این مبانی در فرض احراز خطر جدی و واقعی ناشی از بازگشت آشکار می‌شود؛ زیرا می‌تواند در ارزیابی مشروعیت اعاده شخص و حدود آن مورد استناد قرار گیرند. باین حال، این مبانی را نباید عین اصل منع بازگرداندن در حقوق بین‌الملل دانست؛ بلکه ظرفیت هر یک باید در چارچوب ادله و ضوابط استنباط فقه امامیه ارزیابی شود.

بر این اساس، استجاره و امان به‌عنوان مبانی خاص و قواعد عام حمایتی به‌عنوان مبانی تکمیلی، مجموعه‌ای از ظرفیت‌های فقهی برای تحلیل حمایت از پناه‌جویان و تبیین مبانی اصل منع بازگرداندن فراهم می‌کنند.

تحلیل فقهی اصل منع بازگرداندن (Non-Refoulement)

اصل منع بازگرداندن در حقوق بین‌الملل پناهندگان، به موجب ماده ۳۳ کنوانسیون ۱۹۵۱، ناظر به منع اعاده شخص به سرزمینی است که در آن با خطر جدی نسبت به جان یا آزادی خود مواجه است. هرچند این اصل با عنوان و ساختار کنونی در فقه امامیه مطرح نشده، مضمون حمایتی آن را می‌توان بر پایه مجموعه‌ای از مبانی فقهی بازخوانی کرد.

مهم‌ترین مبنای خاص در این زمینه، نهاد استجاره و امان است. آیه «ثُمَّ أْبَلِغُهُ مَأْمَنَهُ» (توبه: ۶)، حمایت از مستجیر را تا رساندن وی به محل امن مورد توجه قرار می‌دهد و ادله روایی و فقهی امان نیز بر اعتبار حمایت و مصونیت مستأمن دلالت دارند (Al-Tabrisi, 1993; Al-Tusi, 1967, 1988; Najafi, 1983; 1993).

ظرفیت‌ها و محدودیت‌های فقه امامیه در تبیین فقهی اصل منع بازگرداندن

بررسی منابع فقه امامیه نشان می‌دهد که اگرچه اصل منع بازگرداندن به عنوان نهادی مستقل و با صورت‌بندی حقوقی معاصر در متون کلاسیک مطرح نشده است، استجاره و امان و قواعدی مانند وفای به عهد، احترام نفس محترمه، لاضرر، عدالت و نفی ظلم ظرفیت قابل توجهی برای حمایت از شخص در معرض خطر دارند. مهم‌ترین ظرفیت این مبانی، شناسایی ضرورت رفع خوف و تأمین امنیت شخص تحت حمایت است؛ چنان‌که آیه «ثُمَّ أبلغه مَآئِنَهُ» بر حمایت از مستحجیر تا رسیدن به مأمن دلالت دارد (Al-Tabatabaei, 1996; Tabrisi, 1993; Al-Tusi, 1967, 1988; Najafi, 1983).

با این حال، این ظرفیت به معنای وجود عین اصل Non-Refoulement در فقه کلاسیک نیست. نهاد امان در چارچوب تاریخی و حقوقی خاص خود شکل گرفته و مصادیق معاصر پناهندگی، از جمله خطر شکنجه، تعقیب سیاسی و خشونت‌های فراگیر، در آن به صورت مستقل و صریح صورت‌بندی نشده‌اند. از این رو، تطبیق این مبانی بر وضعیت‌های معاصر مستلزم اجتهاد و بهره‌گیری از قواعد عام فقهی است و نمی‌توان میان دو نظام، وحدت مفهومی یا تاریخی فرض کرد.

در عین حال، ظرفیت فقه امامیه در این زمینه بیش از آنکه در وجود یک حکم صریح و مستقل نهفته باشد، در امکان استنباط یک مبانی حمایتی از مجموع ادله خاص و عام است. بنابراین، هرگاه اعاده شخص تحت حمایت، وی را به طور جدی و قابل اعتنا در معرض خطر جانی یا آسیب شدید قرار دهد، این مجموعه مبانی می‌تواند در ارزیابی مشروعیت اعاده و محدود کردن آن مورد استناد قرار گیرد؛ هرچند تعیین حکم نهایی، به احراز شرایط و حدود جریان هر یک از ادله وابسته است.

بر این اساس، فقه امامیه را نه می‌توان فاقد مبانی حمایتی در برابر بازگرداندن شخص به محیط خطرناک دانست و نه می‌توان اصل

منع بازگرداندن معاصر را عیناً از متون کلاسیک استخراج کرد. ظرفیت اصلی فقه امامیه در این حوزه، بازخوانی اجتهادی استجاره و امان و پیوند آن‌ها با قواعد عام حمایتی است؛ رویکردی که ضمن حفظ موازین روش‌شناختی فقه، امکان ارائه مبانی برای محدود کردن اعاده شخص در فرض وجود خطر جدی و واقعی را فراهم می‌کند.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر نشان داد که اگرچه مفهوم پناهندگی و اصل منع بازگرداندن (Non-Refoulement) با صورت‌بندی حقوقی معاصر در فقه کلاسیک امامیه مطرح نشده است، این فقه ظرفیت قابل توجهی برای حمایت از اشخاص در معرض خطر دارد. این ظرفیت عمدتاً در نهادهای استجاره و امان و در کنار آن، در قواعد عامی همچون وفای به عهد، احترام نفس محترمه و لاضرر و، به عنوان مؤید، عدالت و نفی ظلم قابل بازسازی است (Al-Tabatabaei, 1996; Tabrisi, 1993; Al-Tusi, 1967, 1988; Najafi, 1983).

مهم‌ترین یافته پژوهش، ظرفیت حمایتی آیه استجاره، به‌ویژه عبارت «ثُمَّ أبلغه مَآئِنَهُ» (توبه: ۶)، و پیوند آن با آثار فقهی امان است. بر این اساس، حمایت از مستحجیر را نمی‌توان صرفاً به پذیرش اولیه یا منع تعرض محدود دانست؛ بلکه تأمین امنیت وی تا رسیدن به مأمن نیز در منطق این نهاد قابل تحلیل است. قواعد عام فقهی نیز این جهت حمایتی را از طریق الزام به رعایت تعهدات، صیانت از حیات و جلوگیری از ضرر جدی و ناموجه تقویت می‌کنند.

در پاسخ به سؤال اصلی، یافته پژوهش آن است که فقه امامیه اصل منع بازگرداندن را به عنوان قاعده‌ای مستقل و با ساختار معاصر شناسایی نکرده، اما مبانی لازم برای حمایت از شخصی را که بازگشت او موجب مواجهه با خطر جدی شود، در اختیار دارد. از این منظر، میان استجاره و امان و اصل منع بازگرداندن، هم‌پوشانی

بهره‌گیری از قواعد عام و پرهیز از همانندسازی مفاهیم کلاسیک با نهادهای جدید است.

در نهایت، نوآوری پژوهش در پیوند تحلیلی استجاره و امان با قواعد عام فقهی برای بازسازی مبنای فقهی منع بازگرداندن است. بر این اساس، منع بازگرداندن را نمی‌توان حکمی صریح و عیناً موجود در متون کلاسیک دانست؛ بلکه می‌توان آن را مسئله‌ای مستحدث تلقی کرد که از ظرفیت تحلیل و پشتیبانی فقهی بر پایه مبانی درونی فقه امامیه برخوردار است. این ظرفیت می‌تواند زمینه گفت‌وگوی علمی میان فقه امامیه، حقوق موضوعه ایران و حقوق بین‌الملل پناهندگان را فراهم سازد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

This study examines the jurisprudential foundations of the principle of non-refoulement within Imamī jurisprudence, with particular emphasis on the institutions of *istijarah* (seeking protection), *aman* (safe-conduct or security), and a set of general jurisprudential maxims capable of supporting protection against return to a dangerous environment. In contemporary international refugee law, non-refoulement constitutes one of the central guarantees afforded to refugees and other persons exposed to serious threats, particularly where return may place life, liberty, physical integrity, or basic security at risk. Article 33(1) of the 1951 Convention relating to the Status of Refugees prohibits the return of a refugee to a territory where his or her life or freedom would be threatened on specified grounds, while subsequent developments in international human rights law have broadened the protective logic of non-refoulement beyond the strict refugee-law framework, especially in relation to torture

حمایتی قابل دفاعی وجود دارد؛ هرچند این هم‌پوشانی به معنای وحدت مفهومی یا تاریخی آن‌ها نیست.

در مقایسه با حقوق بین‌الملل، تفاوت اساسی دو نظام در منشأ و ساختار الزام است: در حقوق بین‌الملل، منع بازگرداندن به‌عنوان تعهد حقوقی دولت‌ها صورت‌بندی شده، در حالی که در فقه امامیه حمایت از شخص در معرض خطر از طریق نهادهای فقهی و قواعد شرعی قابل تحلیل است. با وجود این تفاوت، هر دو نظام در غایت حمایتی و ضرورت جلوگیری از قرار گرفتن انسان در معرض خطر جدی اشتراک دارند.

البته، این ظرفیت با محدودیت‌هایی همراه است؛ از جمله اینکه نهاد امان در بستر تاریخی خاصی شکل گرفته و همه مصادیق پناهندگی معاصر، مانند تعقیب سیاسی، شکنجه و خشونت‌های فراگیر، در منابع کلاسیک به‌صورت مستقل صورت‌بندی نشده‌اند.

بنابراین، توسعه این مبانی به مسائل معاصر نیازمند اجتهاد روشمند،

and other forms of irreparable harm (Goodwin-Gill & McAdam, 2021; Hathaway, 2021). The principle has also been analyzed as possessing a customary dimension, and some scholars have argued that certain aspects of non-refoulement, particularly where return would expose a person to torture or other grave violations of fundamental rights, may possess a status extending beyond ordinary treaty obligation (Allain, 2001; Lauterpacht & Bethlehem, 2003). The central research question, however, is not whether classical Imamī jurists historically formulated a doctrine identical to the modern principle of non-refoulement, since such a proposition would disregard differences in legal context, terminology, institutional structure, and historical development. Rather, the study asks whether the internal resources of Imamī jurisprudence provide a defensible basis for protecting a person who has sought refuge or security and for limiting his or her return to an environment where a serious and foreseeable threat exists. The research therefore adopts a

functional and jurisprudentially cautious approach, distinguishing conceptual identity from normative convergence and investigating whether classical and general legal principles may support a contemporary *ijtihadi* reconstruction of protective duties in cases of dangerous return.

The first major foundation examined is the Qur'anic institution of *istijarah*. Linguistically, *istijarah* refers to seeking protection, neighborhood, shelter, or security, while a *mustajir* is one who requests such protection (Al-Raghib al-Isfahani, 1991; Ibn Manzur, 1993). In classical Imamī jurisprudence, the concept is closely associated with the broader legal institution of *aman* and appears principally in discussions of jihad, protection, relations with non-Muslims, and the legal consequences of granting security (Al-Allamah al-Hilli, 1992; Al-Mufid, 1992; Ibn Idris al-Hilli, 1989). The principal Qur'anic foundation is Qur'an 9:6, which provides that if one of the polytheists seeks protection, protection should be granted so that he may hear the word of God, after which he is to be conveyed to a place of safety. The phrase "then convey him to his place of safety" is especially important because it indicates that the protective logic of the verse is not exhausted by the initial acceptance of a request for security. Imamī exegetes have interpreted *ma'man* in connection with security, removal of fear, and safe arrival at a place in which the protected person is no longer exposed to immediate danger (Al-Tabrisi, 1993; Al-Tusi, 1988; Tabatabaei, 1996). This does not mean that the verse directly codifies modern non-refoulement, nor does it justify collapsing the classical institution of *istijarah* into the contemporary legal category of asylum. The conditions, beneficiaries, objectives, and legal consequences of the two institutions differ substantially. Nevertheless, the verse establishes a significant protective sequence: a person seeks protection,

protection is granted, and the responsibility of the protector continues until the protected person reaches a place of safety. From a jurisprudential perspective, this sequence has analytical significance for modern cases in which the return of a protected person would foreseeably restore the very insecurity that protection was intended to remove. Thus, the relevance of *istijarah* lies not in historical equivalence, but in the normative logic that links the request for protection with the creation and preservation of a condition of safety.

The second major foundation is the institution of *aman*, which classical Imamī jurists treated as a legally consequential status rather than a merely moral or discretionary act. Once validly granted, *aman* produces legal effects concerning the security and immunity of the *musta'man*, and those effects must be respected within the conditions and temporal scope of the grant. Major jurists, including al-Tusi, Ibn Idris al-Hilli, al-Muhaqqiq al-Hilli, and al-Allamah al-Hilli, discussed the legal nature and consequences of *aman* in the context of jihad and relations with protected non-Muslims (Al-Allamah al-Hilli, 1992, 1993; Al-Muhaqqiq al-Hilli, 1987; Al-Tusi, 1967, 1986b; Ibn Idris al-Hilli, 1989). Later jurists likewise emphasized the binding effects of a lawful grant of security and the protection attached to the status of the *musta'man* (Al-Shahid al-Thani, 1992; Fadil al-Hindi, 1995; Najafi, 1983; Tabatabaei, 1997). Relevant traditions reinforce this understanding. The well-known report that "the protection of the Muslims is one, and the least of them may extend it" indicates that a valid grant of security by one Muslim may generate obligations that others must observe (Al-Kulayni, 1986). Narrations condemning treachery and the violation of granted security further suggest that *aman* creates more than a temporary permission of entry; it creates a legal relationship of protection whose effects

cannot be ignored arbitrarily (Al-Hurr al-Amili, 1988; Al-Kulayni, 1986). In addition, traditions and legal discussions associated with the Qur'anic command to convey the *mustajir* to a place of safety support the proposition that the purpose of protection includes the preservation of security until the protected person reaches a safe condition (Al-Hurr al-Amili, 1988; Al-Kulayni, 1986; Al-Tusi, 1986a). In modern analytical terms, these sources provide an important jurisprudential basis for examining whether the return of a person who has been validly placed under protection may be restricted when return would expose him or her to a grave and foreseeable danger. The inference remains conditional, because *aman* is not absolute, perpetual, or conceptually identical to refugee status; nevertheless, its internal logic clearly connects lawful protection with duties concerning the security and immunity of the protected person.

The third dimension of the study concerns general jurisprudential principles that can reinforce the protective implications of *istijarah* and *aman*. Among these, fulfillment of lawful commitments is especially significant. Qur'anic commands to fulfill contracts and covenants have been interpreted by Imamī scholars as foundational principles requiring observance of valid obligations, while the well-known maxim that believers are bound by their lawful conditions has been widely employed in jurisprudential analysis (Al-Hurr al-Amili, 1988; Al-Kulayni, 1986; Al-Tabrisi, 1993; Al-Tusi, 1986a; Ansari, 1994; Makarem Shirazi, 1995; Tabatabaei, 1996; Tawhidi Tabrizi, 1996). Applied to *aman*, this principle strengthens the argument that once a valid protective commitment has been created, actions that nullify its substance without lawful justification require close scrutiny. A second major foundation is the inviolability of protected human life. Classical and later jurists discussed the prohibition of unlawful aggression against life in the contexts

of homicide, retaliation, jihad, and protected persons, emphasizing that exposure of life to unlawful destruction requires a recognized legal justification (Al-Allamah al-Hilli, 1992; Al-Muhaqqiq al-Hilli, 1987; Al-Shahid al-Thani, 1992; Al-Tusi, 1967; Najafi, 1983). Qur'anic prohibitions on unlawful killing and the broader emphasis on safeguarding life provide a general normative basis for scrutinizing conduct that foreseeably places a protected person at risk of death or severe bodily harm (Al-Tabrisi, 1993; Al-Tusi, 1988; Makarem Shirazi, 1995; Tabatabaei, 1996). From this perspective, if the act of return is causally and foreseeably connected to a grave threat to the life or physical integrity of a person under protection, the issue cannot be reduced to a formal question of terminating residence or removing a foreigner; it also becomes a question of whether the returning authority is placing a protected life in a condition of serious and unlawful danger. This reasoning does not automatically establish an absolute prohibition on removal, but it provides a strong supplementary basis for evaluating return in cases involving substantial and foreseeable threats.

A further general principle is the rule of *la darar*, the prohibition or negation of legally cognizable harm. Imamī jurists have offered different theoretical accounts of the famous formula “no harm and no reciprocating harm in Islam,” including interpretations centered on the negation of harmful rulings, harmful legal effects, or unjustified injury within legally regulated relations (Akhund Khurasani, 1988; Ansari, 1995; Mousavi Bojnourdi, 1998; Na'ini, 1997; Naraqi, 1996; Subhani, 1997). Although these doctrinal differences are significant, the maxim retains importance as a general instrument for limiting serious and unjustified harm. In the context of non-refoulement, its relevance emerges where return is not merely inconvenient, economically disadvantageous, or socially difficult, but instead creates a

serious, real, and foreseeable risk to life, bodily integrity, or basic security. The application of the maxim therefore requires more than a speculative or remote possibility of harm; there must be a legally meaningful degree of danger and an identifiable relationship between the act of return and the expected injury (Khomeini, 2006; Mousavi Bojnourdi, 1998; Tawhidi Tabrizi, 1996). The principles of justice and the prohibition of oppression also operate in a supplementary capacity. They do not independently establish a comprehensive legal regime equivalent to modern refugee law, yet they provide criteria for assessing whether returning a protected person to a situation of grave and foreseeable danger, without adequate legal justification, amounts to an unjust deprivation of protection or an impermissible imposition of serious harm (Mousavi Bojnourdi, 1998; Najafi, 1983; Naraqi, 1996). The methodological significance of combining these principles is that each performs a distinct function: *istijarah* and *aman* establish specific protective relations; fulfillment of commitments supports the binding force of lawful protection; respect for protected life emphasizes preservation of life and bodily integrity; *la darar* addresses grave harmful consequences; and justice and the prohibition of oppression guide evaluation of conduct that unjustifiably exposes a person to serious danger. Their cumulative operation is therefore more persuasive than reliance on any single maxim in isolation.

The study concludes that Imamī jurisprudence does not contain the modern principle of non-refoulement as an independently formulated rule identical in source, structure, scope, and exceptions to the corresponding principle of contemporary international law. Nevertheless, it contains a coherent set of specific and general normative resources that can support a contemporary jurisprudential reconstruction of protection against return to a dangerous environment. The Qur'anic

institution of *istijarah* is particularly important because it connects the request for protection with a duty extending to the protected person's arrival at a place of safety, while the institution of *aman* establishes a legally meaningful status of security and immunity that cannot be deprived of effect arbitrarily. General principles concerning the fulfillment of lawful obligations, the protection of life, the prevention of serious harm, justice, and the prohibition of oppression further strengthen this protective orientation. The most defensible jurisprudential conclusion is therefore not that classical Imamī law historically contained the modern doctrine of non-refoulement, but that its internal normative structure provides a credible basis for restricting the return of a person where serious, real, and foreseeable threats to life, bodily integrity, or fundamental security have been established. Such an approach preserves the methodological distinction between classical jurisprudential institutions and contemporary international legal categories while allowing dynamic *ijtihad* to address a modern legal problem through recognized internal sources and principles. Accordingly, the significance of this reconstruction lies in demonstrating the capacity of Imamī jurisprudence to respond to contemporary protection concerns without anachronistically attributing modern concepts to classical texts, and in creating a foundation for further dialogue between Imamī jurisprudence, Iranian positive law, and international refugee law.

References

- Akhund Khurasani, M. K. (1988). *Kifayat al-Usul*. Al al-Bayt Foundation for the Revival of Heritage.
- Al-Allamah al-Hilli, H. i. Y. (1992). *Qawa'id al-Ahkam fi Ma'rifat al-Halal wa al-Haram* (Vol. 1, 3). Islamic Publications Office of the Society of Seminary Teachers of Qom.
- Al-Allamah al-Hilli, H. i. Y. (1993). *Tadhkirat al-Fuqaha* (Vol. 9). Al al-Bayt Foundation for the Revival of Heritage.

- Al-Hurr al-Amili, M. i. H. (1988). *Wasa'il al-Shi'a ila Tahsil Masa'il al-Shari'a* (Vol. 12, 15, 29). Al al-Bayt Foundation for the Revival of Heritage.
- Al-Khoei, A. a.-Q. (2001). *Mabani Takmilat al-Minhaj* (Vol. 2). Imam al-Khoei Foundation.
- Al-Kulayni, M. i. Y. q. (1986). *Al-Kafi* (4th ed., Vol. 2, 5, 7). Dar al-Kutub al-Islamiyyah.
- Al-Majlisi, M. B. (1982). *Bihar al-Anwar al-Jami'ah li-Durar Akhbar al-A'immah al-Athar* (Vol. 64). Al-Wafa Foundation.
- Al-Mufid, M. i. M. i. N. m. (1992). *Al-Muqni'ah*. World Congress of the Millennium of Shaykh al-Mufid.
- Al-Muhaqqiq al-Hilli, J. f. i. H. (1987). *Shara'i al-Islam fi Masa'il al-Halal wa al-Haram* (2nd ed., Vol. 1, 4). Isma'iliyan Foundation.
- Al-Raghib al-Isfahani, H. i. M. (1991). *Mufradat Alfaz al-Qur'an*. Dar al-Qalam / Al-Dar al-Shamiyyah.
- Al-Shahid al-Awwal, M. i. M. a.-A. (1996). *Al-Qawa'id wa al-Fawa'id* (Vol. 1-2). Islamic Publications Office of the Society of Seminary Teachers of Qom.
- Al-Shahid al-Thani, Z. a.-D. i. A. a.-A. (1992). *Masalik al-Afham ila Tanqih Shara'i al-Islam* (Vol. 3, 15). Al-Ma'arif al-Islamiyyah Foundation.
- Al-Tabrisi, F. i. H. (1993). *Majma' al-Bayan fi Tafsir al-Qur'an* (3rd ed., Vol. 3, 5). Naser Khosrow Publications.
- Al-Tusi, M. i. H. (1967). *Al-Mabsut fi Fiqh al-Imamiyyah* (2nd ed., Vol. 1-8). Al-Maktabah al-Murtadawiyah li-Ihya al-Athar al-Ja'fariyyah.
- Al-Tusi, M. i. H. (1986a). *Al-Khilaf* (1st ed., Vol. 1-6). Islamic Publishing Institution of the Society of Seminary Teachers.
- Al-Tusi, M. i. H. (1986b). *Tahdhib al-Ahkam* (4th ed., Vol. 6, 7). Dar al-Kutub al-Islamiyyah.
- Al-Tusi, M. i. H. (1988). *Al-Tibyan fi Tafsir al-Qur'an* (Vol. 3, 5, 6). Dar Ihya al-Turath al-Arabi.
- Allain, J. (2001). The Jus Cogens Nature of Non-Refoulement. *International Journal of Refugee Law*, 13(4), 533-558. <https://doi.org/10.1093/ijrl/13.4.533>
- Ansari, M. (1994). *Al-Makasib* (Vol. 1-3). World Congress Commemorating Shaykh al-A'zam Ansari.
- Ansari, M. (1995). *Fara'id al-Usul* (5th ed., Vol. 1-4). Islamic Publishing Institution of the Society of Seminary Teachers.
- Fadil al-Hindi, M. i. H. a.-I. (1995). *Kashf al-Litham wa al-Ibham 'an Qawa'id al-Ahkam* (Vol. 4). Islamic Publications Office of the Society of Seminary Teachers of Qom.
- Goodwin-Gill, G. S., & McAdam, J. (2021). *The Refugee in International Law* (4th ed.). Oxford University Press. <https://doi.org/10.1093/law/9780198808565.01.0001>
- Hathaway, J. C. (2021). *The Rights of Refugees under International Law* (2nd ed.). Cambridge University Press. <https://doi.org/10.1017/9781108863537>
- Ibn Idris al-Hilli, M. i. A. (1989). *Al-Sara'ir al-Hawi li-Tahrir al-Fatawa* (Vol. 2). Islamic Publishing Institution of the Society of Seminary Teachers.
- Ibn Manzur, M. i. M. (1993). *Lisan al-Arab* (3rd ed.). Dar Sader.
- Khomeini, R. (1988). *Tahrir al-Wasilah* (1st ed., Vol. 1). Dar al-Ilm Press Institute.
- Khomeini, R. (2006). *Kitab al-Bay'* (2nd ed., Vol. 2). Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works.
- Lauterpacht, E., & Bethlehem, D. (2003). The Scope and Content of the Principle of Non-Refoulement: Opinion. In *Refugee Protection in International Law: UNHCR's Global Consultations on International Protection* (pp. 87-177). Cambridge University Press. <https://doi.org/10.1017/CBO9780511493973.008>
- Makarem Shirazi, N. (1995). *Tafsir-e Nemuneh* (Vol. 4). Dar al-Kutub al-Islamiyyah.
- Mousavi Bojnourdi, S. M. H. (1998). *Al-Qawa'id al-Fiqhiyyah* (Vol. 1). Al-Hadi Publications.
- Na'ini, M. H. (1997). *Munyat al-Talib fi Hashiyat al-Makasib*. Islamic Publishing Institution.
- Najafi, M. H. (1983). *Jawahir al-Kalam fi Sharh Shara'i al-Islam* (7th ed., Vol. 21, 40, 42). Dar Ihya al-Turath al-Arabi.
- Naraqi, A. (1996). *Awa'id al-Ayyam fi Bayan Qawa'id al-Ahkam*. Islamic Propagation Office.
- Subhani, J. f. (1997). *Al-Qawa'id al-Fiqhiyyah* (Vol. 2). Imam al-Sadiq Foundation.
- Tabatabaei, S. A. (1997). *Riyad al-Masa'il fi Tahqiq al-Ahkam bi al-Dala'il* (Vol. 7). Al al-Bayt Foundation for the Revival of Heritage.
- Tabatabaei, S. M. H. (1996). *Al-Mizan fi Tafsir al-Qur'an* (5th ed., Vol. 5, 9). Islamic Publications Office of the Society of Seminary Teachers of Qom.
- Tawhidi Tabrizi, M. A. (1996). *Misbah al-Fiqahah fi Mu'amalat al-Shar' al-Muqaddas* (4th ed., Vol. 2, 5). Ansariyan Foundation.